

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی آیات داله بر عصمت پیامبر و ائمه(ع)

هفتمین آیه در بحث آیات عصمت، آیه‌ی 12 سوره الحاقه است؛ (لَنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ)؛ آیه بر این مطلب دلالت دارد که تذکره را از اذن واعیه حفظ می‌کند. «وعی» در لغت یعنی جعل الشئ فی الوعاء، چیزی را در ظرفی قرار دادن. آن وقت «أُذُنٌ» اگر «أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» شد، مقصود از آن تقریر الشئ فی النفس وحفظه است؛

اینکه انسان آنچه را که شنید در نفس نگه داشته و حفظ کند برای اینکه از او بهره‌برداری کند و بر آن فایده مترتب شود. «اذن واعیه» گوش شنوا معنایش این است که آن مطلبی را که می‌شنود کاملاً در نفس خودش راسخ و ثابت قرار دهد. شاهدش این است که روایتی هم از طرق عامه و هم از طرق خاصه در ذیل آیه‌ی شریفه آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ما سمعتُ شیئاً من رسول الله(ص) فنسیتُهُ، من چیزی از پیامبر نشنیدم که آن را فراموش کرده باشم.

حضرت می‌خواهد بفرماید من مصداق مسلّم و بارز و اتمّ اذن واعیه هستم. نوع اصحاب پیامبر مطالب پیامبر را شنیدند، حتی در ذهن‌شان هم بود ولی عنوان أُذُنٌ واعیه را نداشتند؛ امیرالمؤمنین از مصادیق اذن واعیه است که می‌فرماید ما سمعتُ شیئاً من رسول الله فنسیتُ؛ هرچه را که پیامبر فرمود در ذهن خودم قرار دادم و به آن عمل می‌کنم. حال، بگوئیم اگر امیرالمؤمنین که جانشین پیامبر بود، این چنین بوده، پس خود پیامبر به طریق اولی دارای این صفت خواهد بود؛ اگر نسیان در مورد امیرالمؤمنین واقع نشده، در مورد پیامبر هم به طریق اولی واقع نشده است. و نکته‌ی دوم که «شیئاً» در ما سمعتُ شیئاً، خصوص وحی و مطالب تبلیغ و ابلاغ احکام و... نیست؛ اینطور نیست که بگوئیم این مطلب مربوط به دایره‌ی تبلیغ است؛ حضرت می‌فرماید ما سمعتُ شیئاً، هر چیز، چه در مورد تبلیغ احکام و اوامر و نواهی باشد و چه خارج از این مورد باشد.

آن وقت همین را به طریق اولی برای خود پیامبر اکرم صلوات الله علیه ثابت می‌کنیم و قائل می‌شویم؛ می‌گوئیم اصلاً نسیان به صورت مطلق در مورد پیامبر محقق نشده است؛ نه در تبلیغ احکام و نه در غیر تبلیغ احکام.

آیه‌ی هشتم، آیات 6 و 7 سوره‌ی اعلی است؛ می‌فرماید: (سَنُقَرِّؤُكَ فَلَا تَنْسَى)* إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى) (سَنُقَرِّؤُكَ مربوط به مسئله‌ی قرائت و اقراء است؛ اولاً اینکه می‌گویند قرائة القرآن، لغت می‌گوید قرائت عبارت است از: ضمّ الحروف والكلمات، بعضها إلى بعض في الترتيب؛ معنای «اقراء» هم عبارت است از: اخذ القراءة علي القاري بالاستماع لتقويم الزلل،

در لغت وقتی می‌گویند اقراء معنایش این است که کسی به دیگری می‌گوید تو بخوان تا من بشنوم و موارد اشتباه تو را ذکر کنم. حال، در اینجا خدای تبارک و تعالی در مقام امتنان بر پیامبر اکرم است؛ می‌فرماید سَنُقَرِّؤُكَ به زودی قرآن را برای تو اقراء می‌کنیم و هرگز فراموش نمی‌کنی فَلَا تَنْسَى. اقراء خدا معنایش این است که پیامبر صلوات الله علیه از قرائت قرآن تمکّن پیدا کند

من غیر زیاده و لا نقیصه ولا تحریف، یعنی به صورتی تو را قادر به قرائت قرآن می‌کنیم که آن را همانطوری که نازل شده می‌خوانی بدون اینکه کم و زیاد بشود.

معنای سُنْفَرُوكَ این نیست که تو بخوان و ما بشنویم ببینیم درست می‌خوانی یا نه؛ اقراء خدا معنایش تمکّن نبی از خواندن قرآن کما أنزل است. شاهد این است که این آیه دلالت دارد که بعد الاقراء دیگر نسیان برای پیامبر محال است؛ یعنی به عنایت خدا محال است نه محال عقلی!

مرحوم شیخ حر می‌فرماید «هي عامة فإن المنقول لا يتعين تقديره بالقراءة» می‌فرماید این آیه عام است و آنچه که نقل می‌شود، یعنی آنچه که از طرف خدا برای پیامبر آورده می‌شود، اینطور نیست که بگوئیم به همان قرائت و خواندن محدود می‌شود، «ولا قائل بالفرق بين ما قبل نزول الآية و قبل القراءة و ما بعدها» کسی هم فرق نمی‌گذارد که قبل و بعد از نزول آیه فرق وجود دارد.

وقتی می‌فرماید **سُنْفَرُوكَ فَلَا تَنْسَى** معنایش این است که تو هیچ وقت فراموش نمی‌کنی، نه اینکه آن موقعی که داریم اقراء می‌کنیم، تو فراموش نمی‌کنی. این عبارت شیخ حر یک عبارت مجملی است و اساساً شاید نیازی به این عبارت نبود؛ آیه نمی‌گوید حین الاقراء فراموش نمی‌کنی، تا بگوئیم وقتی آیه بر پیامبر نازل شد، خدا پیامبر را از قرائت این آیه متمکّن فرمود؛ در آن زمان فراموش نکرد. مثل اینکه بگویم من الآن دارم شعری می‌خوانم و شما در حینی که استماع می‌کنید همان زمان قدرت دارید که این شعر را تکرار کنید؛ همان لحظه نسیان برای شما عارض نمی‌شود؛ اما منافات ندارد که بعد از پنج دقیقه عارض شود! آیه این را نمی‌گوید؛ نمی‌گوید حین الاقراء پیامبر فراموش نمی‌کند؛ آیه می‌فرماید تفریع دارد، می‌گوید ما تو را متمکّن بر اقراء می‌کنیم، این اقراء مطلق است؛ حتی به حسب ظاهر، اگر **فَلَا تَنْسَى** هم نبود ما از اطلاق **سُنْفَرُوكَ** این را می‌فهمیدیم.

سُنْفَرُوكَ یعنی زود است که تو را متمکّن می‌کنیم از اقراء؛ یعنی یک بار خواندن؟ نه؛ او که منّتی ندارد! **سُنْفَرُوكَ** یعنی ما تو را متمکّن می‌کنیم از قرائت الی یوم القيامة؛ و تا زمانی که زنده هستی، فراموش نمی‌کنی. و اگر بخواهیم دقیق‌تر شویم یعنی حتی فی یوم الحشر، حتی فی یوم القيامة، تو دیگر قرآن را فراموش نمی‌کنی. چون خیلی از ما در این دنیا قرآن را می‌خوانیم، و حافظ آن هستیم، اما به مجرد اینکه از دنیا برویم حتی یک آیه هم در ذهنمان نخواهد بود؛ اما پیامبر اکرم (ص) فراموش نمی‌کند، لا فی الدنيا و لا فی الآخرة. چند نکته در مورد این آیه وجود دارد؛ یک نکته استثنایی است که بعد آمده آورده، (**سُنْفَرُوكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى**) آیا این استثناء دلالت بر این دارد که بعضی از مواردی که خداوند اراده بکند، مورد نسیان پیامبر واقع می‌شود؟

یا اینکه نه، «إلا ما شاء الله» چون در مقام امتنان است و خصوصیتی را برای پیامبر بیان می‌کند که در نوع بشر نیست، اگر بگوئیم **سُنْفَرُوكَ فَلَا تَنْسَى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** یعنی بعضی از آیات را فراموش می‌کنی و بعضی را فراموش نمی‌کنی، نوع بشر هم همینطور هستند، این که دیگر امتنانی بر پیامبر اکرم نشد! پس چه باید بگوئیم؟

مرحوم علامه در اینجا عبارتی دارند و می‌فرمایند این استثناء مفید لبقاء القدرة إلهية علی اطلاقه، استثناء دلالت دارد قدرت خدا بر اطلاقش باقی است «وأن هذه العطية وهي الاقراء بحيث لا تنسى لا ينقطع عنه سبحانه بالاعطاء بحيث لا يقدر بعده علی انساك» ایشان می‌فرماید خداوند در مقام بیان این است که عنایتی که خدا به شما می‌فرماید مبذول فرموده، فکر نکنی خدا بعد از این قدرت بر فراموشی تو ندارد؛ نه، خدا این قدرت را دارد. قدرت خدا بر اطلاق خودش باقی است؛ برای «إلا ما شاء الله» نظایر دیگری هم در قرآن هست.

پس، استثناء در آیه شریفه برای این است که می‌خواهد تنبیه بدهد قدرت خدا بر فراموشی تو به قوّت خود باقی است. سپس می‌فرماید «والمعنى سنفرئك فلا تنسى شيئاً إلا ما شاء الله إن تنساه». البته این «و المعنى» در فرضی است که می‌خواهیم بعضی افراد را بگوئیم خارج است؛ و دنباله آن مطلب آوردند. پس آنچه که مدّعی مرحوم علامه را ثابت می‌کند این است که آیه در مقام امتنان بر پیامبر است. امتنان اقتضاء می‌کند چیزی از آیات قرآن را فراموش نکند؛ چون اگر بعضی‌هایش را فراموش کند،

این اختصاص به پیامبر ندارد.

دیگران هم همینطور هستند. بررسی و بیان آیات که تمام شود، بحثی وجود دارد که معنای عصمت چیست؟ آیا معنای عصمت این است که قدرت بر خلاف ندارد یا این که معنای عصمت این است که قوه‌ای در انسان ایجاد شود که مانع از گناه شود؟

داخل پرانتز عرض کنم برای اینکه اجمال مطلب روشن شود؛ والد راحل ما رضوان الله علیه در جایی می‌فرمودند هر انسانی مرتبه‌ای از عصمت را دارد؛ مثلاً ایشان می‌فرمودند اگر جایی آتشی روشن شود، هیچ کس توهم این را نمی‌کند که خودش را در این آتش بیندازد. معنایش این است که نسبت به این امر عصمت دارد؛ هیچ کس توهم این را نمی‌کند که خودش را از طبقه‌ی فوقانی پرت کند، مگر اینکه دیوانه شده باشد. عصمت مراتبی دارد که مراتب ضعیفه‌ای از آن در ما وجود دارد.

آن چه در مورد پیامبر و ائمه هست، این است که قوه‌ی علمیه‌ای در نفس اینها وجود دارد که قبح تمام گناهان برای اینها روشن است، به طوری که به هیچ وجه تصور گناه و فکر گناه نمی‌کنند؛ نه اینکه نتوانند گناه کنند. حالا باز در بعضی از موارد دیگر معنای عصمت را بیشتر روشن می‌کنیم. نکته دوم این است که این آیه مدعای کلی و عام را اثبات نمی‌کند؛ این آیه فقط در مورد قرآن است. سَتَقْرُؤُكَ فقط مربوط به قرائت قرآن است؛ آنچه به عنوان آیات وحی بر پیامبر نازل می‌شود، پیامبر آن را دریافت می‌کند و بعداً آن را حفظ می‌کند و کما أنزل قرائت می‌کند بدون هیچ زیاده و نقصانی؛ اما آیه دلالت ندارد که مطلقاً سهو در مورد پیامبر جریان ندارد. لذا، این آیه مدعای عام را اثبات نمی‌کند

. آیه نهم آیه 56 سوره احزاب است (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) مرحوم شیخ حر می‌فرماید در روایات وارد شده که المراد من التسليم، التسليم له من انقياد لأقواله و أفعاله، سؤال شده سلمو یعنی چه؟ جواب این است که سلمو یعنی تسلیم مطلق؛ یعنی در هر حرفی، در هر قولی تسلیم می‌شوید. و وجوب مطلق تسلیم دال بر این است که پیامبر سهو نمی‌کند. مخصوصاً تسليماً که مفعول مطلق نوعی است؛ هر نوع تسليمی، در هر فعل و قولی باید باشد.

از این آیه به خوبی عدم سهو نبی استفاده می‌شود. هنگامی که خدای تبارک و تعالی نسبت به پیامبر این مطلب را بیان می‌کند، راه صحیحش این است که بگوئیم او را مصون از سهو قرار داده است؛ یعنی این مطلب در موردی است که برای ما سهو يك نفر مسلم است؛ يك مجتهد مسلماً سهو می‌کند، اما بگوئیم تبعیت از او برای مصلحت عامه‌ی جامعه لازم است. يك پدر در خانه سهو می‌کند اما تبعیت اهل خانه از او به مصلحت است؛ یعنی این بیان جایی است که ساهی بودن شخص برای ما مسلم باشد.

اما اگر خدا می‌فرماید گوش به حرف پیامبر بدهید، تسلیم مطلق بشوید، راه طبیعی‌اش این است که بگوئیم خدا جلوی سهو او را گرفته، خدا به او قدرت داده که سهو نکند؛ چرا بگوئیم که سهو بکند اما بعد بگوئیم برای مصلحت عامه خدا فرموده از او تبعیت کنید؟! عرض کردم و به نظرم این نکته‌ی لطیفی است و آن جواب، جایی است که سهو کردن کسی برای ما مسلم است؛ یعنی می‌دانیم آدمی سهو می‌کند، اگر دلیل بر وجوب تبعیت از او داشتیم، توجیهش همین است که بیان شد. ولی در جایی که راه وجود دارد که بگوئیم خدا امکان عقلی و عادی سهو را نداده، باید همین بیان را بگوئیم. لذا، این وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا خیلی مهم است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.